سر و کار ذهن انسان با طبایع، نه افراد

خلاصه یکی از رمزها این است: -حالا ببینید این به ذهن شما درست در می‌آید یا نه- کلاً سر و کار ذهن ما با طبایع است. ذهن ما، ندارد، با افراد سر و کار دارد. و الا وقتی که ذهن دارد کار می‌کند آن آلات دست ذهن، خوراک ذهن، همه طبایع هستند. این چیز خیلی لطیفی است. هر چه هم بیشتر تلطیف کنید به‌وضوح به آن می‌رسید. من زیباترین مثالش را آن بحث اصولی می‌دانم. چند بار هم گفتم. به این خاطر که خیلی لطیف است تکرار می‌کنم.

الآن من دارم حرف می‌زنم؛ می‌خواهم بگویم انسان؛ تا زمانی‌که ابتدائیا لفظ را تصور نکنم، به آن تکلم می‌کنم؟! ممکن نیست. ولو خیلی هم سریع باشد و ناخودآگاه باشد. اول تصوری از لفظی که می‌خواهم بگویم را دارم. بعد فردی از آن را ایجاد می‌کنم. صحبت سر این است که من فرد را قصد می‌کنم و آن را ایجاد می‌کنم؟ ای ذهن من متوجه به طبیعت می‌شود ولی فردی از آن را ایجاد می‌کند؟ کدام است؟

شاگرد: دومی است.

استاد: دومی است. به نظرم خیلی لطیف است. یعنی حتی وقتی که من حرف می‌زنم ذهن من در ایجاد افراد این اصوات دائماً با طبایع الفاظ سر و کار دارد. یعنی ذهن من سراغ طبیعی لفظ انسان می‌رود ولی از دهانش یک فرد این لفظ ایجاد می‌شود. ذهن من سر و کار با فرد نداشت ولو فردی را ایجاد کرد. سراغ طبیعی لفظ «انسان» رفتن سبب می‌شود و مبدأ می‌شود برای ایجاد فرد. این یکی از زیباترین و لطیف‌ترین مثال‌های کلاس اصول است. برای اینکه روشن شود سر و کار ذهن ما در ساده‌ترین چیزها با طبایع است. الآن وقتی می‌گویی نماز ظهر، نماز عصر؛ اگر بیرون از محدوده نیت بروی و فقط پیکره خارجی و فیزیکی نماز را ببینی، نماز ظهر با عصر چه فرقی دارد؟ هیچ فرقی. خب وقتی شما سراغ نیت بروی؛ می‌گویی من نیت نماز ظهر کردم و در آن نیت نماز عصر کردم. به چه مجوزی و چه کسی به شما گفته که اولی نماز ظهر باشد و دومی نماز عصر باشد؟ چون شارع فرموده است. شارع فرموده این نماز ظهر است و این نماز عصر است. شارع به چه وسیله‌ای این دو پیکره‌ای که عین هم است را دو تا کرده است؟ خب اینها که عین هم است.

شاگرد: زمان

استاد: به وسیله زمان.

شاگرد۲: به ملاک تشریعی آن است.

استاد: ملاک تشریعی باید دو ماهیت باشد. تشریعی، موضوع می‌خواهد، بگوید «صلّوا صلاة الظهر، صلّوا صلاة العصر»، در اینجا باید دو تا باشد؟ این دو از کجا آمده است؟ خودش فرض گرفته؟

شاگرد: مثلاً روایتی که اشاره می‌کند حضرت آدم از بهشت خارج شد تا اینکه توبه او پذیرفته شد. می‌گویی زمان ظهر به این مالک آمد. عصر آمد به این مالک، مغرب آمد به این مالک. چیزهایی که اتفاق افتاد. همچنین مالکی را می‌توانیم برای آن تصور کنیم که این زمان یک مالک نفس الامری داشته و به واسطه آن، اینها دو تا شده است. ولو اینکه ما فقط زمان آن را می‌فهمیم که دو تا است. مالک نفس الامری برای آن معقول است.

شاگرد۲: بالأخره زمان آنها را دو تا کرد.

شاگرد: ماهیت زمان آنها را دو تا نکرد، مالک آنها را دو تا کرد. ما به وسیله زمان اینها را از هم تمیزی می‌دهیم. اما حقیقتش به مالک است که جعل آنها دو تا شده است.

استاد: دو تا مالک نمی‌تواند دو فرد را شامل شود؟ مولی می‌گوید که این آب را بیاور. یکی از آنها را به مالک رفع تشنگی بیاور و دیگری را برای زیبایی بیاور و برای غسل بیاور. چون دو مالک است پس آوردن این فرد دو نوع از آوردن آب است؟ تعدد مالک می‌تواند فرد خارجی را دو نوع کند؟

> 35:27

شاگرد: آثار فرق می‌کند. مثلاً فرض کنید که صلات وسطی، نماز ظهر است و این وسطی بودن اثر خاصی دارد.

استاد: می‌خواهید زمان را در کار بیاورید؟

شاگرد: نه، اگر من این نماز را ساعت یک بخوانم بر من آثاری دارد، ممکن است که من ساعت یک نماز عصرم را بخوانم. ولی دو اثر دارد. اگر برای صلات وسطی اهمیتی قائل شویم و فرض بگیریم که نماز ظهر است، روز بعد که نماز عصر را ساعت یک خواندهام دیگر آن آثار را ندارد.

استاد: یعنی اگر من در وقت دیگر قضا کنم، فردی از آن نماز ظهر نیست؟ نماز ظهر را شب بخوانم.

شاگرد: عرض من نماز ظهر و عصر است.

استاد: باید ببینیم که تعدد نماز ظهر و عصر از کجا می‌آید. دو حقیقت به چه چیزی شد؟

شاگرد: شاید یک واقعیتی داشته باشد که با این عناوین به ما فهماندهاند که دو تا است.

استاد: می‌توانید عدول بکنید ای نه؟ وقتی شما فهمیدید که ظهر را نخواندهاید، می‌گویید عدول به سابقه جایز است. اما عدول به لاحقه جایز نیست. البته سید در این حرف دارد. علیای حال، عدول به سابقه که جایز است. شما با نیت دوباره بر می‌گردید و می‌گویید از اینجا به بعد من دارم ظهر می‌خوانم. اگر دو فردی است که دو نوع است، می‌شود که اسب جای انسان قرار بگیرد؟! آیا می‌توانیم عدول کنیم؟!

شاگرد: بحث اعتباری است. تکوینی که نیست.

استاد: دو حقیقت، اعتباری است؟!

شاگرد: اول الکلام این است که نمی‌تواند حقیقت را تغییر دارد. شاید بتواند آن را تغییر داد. درجایی‌که مس را طلا می‌کند حقیقت دارد تغییر می‌کند. در اینجا هم حقیقت آن تغییر می‌کند. محال که نیست.

استاد: نه اینکه محال باشد، صحبت سر این است که با نیت من این حقیقت تغییر کرد؟

شاگرد: ممکن است.

استاد: شما طلا را مس می‌کنید، می‌توانید طلای دیروز را در دیروز مس کنید؟! نمی‌توانید. اما وقتی شما در نماز به ظهر عدول می‌کنید از اولش نماز ظهر می‌شود یا تنها نصف آن نماز ظهر می‌شود؟

شاگرد: از اول.

استاد: تمام شد. پس شما یک فردی را که می‌گویید دو حقیقت است، می‌گویید از اول تغییر کرد. معلوم می‌شود همان «اعتباری» است که گفتید. نه اینکه یک حقیقتی باشد که مثل طلا تبدیل شود. یعنی در ماضی هم می‌شود. آن اعتباری که گفتید خوب است. یعنی ریختش طوری است که شما می‌توانید در ماضی هم تأثیر بگذارید. با عدول، نماز شما از اول نماز ظهر می‌شود. چرا می‌تواند بشود؟ آن جور که من جلوتر عرض کردم این یک راه کار است. حالا تأمل بفرمایید.

بازبینی #1
ایجاد شده 24 مه 2026 12:34:01 توسط ... .
به روزرسانی شده 24 مه 2026 12:35:02 توسط ... .